

کلان با فوجی از دلاوران تیغ انتقام از نیام جلادت بیرون آورده سپر مخالفت بر روی گرفته از قلعه بیرون آمده دست به استعمال سیوف و رماح بردند و آغزوار نیز خود را به ایشان زده جمع کثیری را از سرچشمه تیغ شربت فناچشانیده اعدا را تا به در قلعه دوانید و چند ماه آغزوار گمراه با خیل و سپاه در برابر حصاررفته دست به استعمال آلات جنگ می برد. چون مدت مدید امر محاصره امتداد یافت، کمند سعی سام میرزا، بنا بر قصور دولت، بر فراز برج^۱ مقصود نرسید و مرآت [تیغ]^۲ خونبار آغزوار به سبب غبارنقار نسبت به شاه کامکار مظهر پیکر فتح و ظفر نگر دید، خواجه کلان قاصدان کاردان نزد میرزا کامران که در آن زمان در لاهور بود فرستاد و استمداد نمود. میرزا کامران به استصواب نزدیکان در گاه و مقر بان بار گاه نزد همایون پادشاه [که در آن زمان در آکره بود کس فرستاد و لشکر طلب کرد، به فرمان پادشاه]^۳ از ممالک هندوستان سپاه گردون توان نزد کامران میرزا جمع شدند. بعد از آن، به طرف قندهار به حرکت آمد و قراجه بیک را منقلای ساخته کوچ بر کوچ به کابل آمدند. از آن جا با سپاه آراسته روی به سام میرزا و آغزوار آوردند. لشکر قزلباس یک منزل پس نشستند. میرزا کامران و سرداران به جهت مشورت مجتمع گشتند. خواجه کلان صلاح در مقابله دید و سایر سرداران با او در این رای اتفاق نمودند. بنا بر آن، میرزا کامران، از ظاهر قندهار کوچ کرده به طرف معسکر سام میرزا که از آن جا تا قندهار هفت فرسخ راه بود توجه نمود. چون نزدیک ایشان رسید، به تصفیة صفوف مشغول شدند. سام میرزا میمنه را به آغزوار سپرده و میسره را به بالال^۳ سلطان افشار تفویض نمود و به نفس خود در قلب قرار گرفت و از آن طرف کامران با بیست هزار جوان در برابر سام میرزا

۱ - س : اوج

۲ - س ندارد

۳ - م : به لال سلطان

که دوهزار مرد داشت صف آراست . آغزوار چون شیر غران بافوجی از دلاوران
بر خواجه کلان که سردار جوانفار بود حمله نمود .

شعر

به جولان در آمد چو شیران مست . سر و شاخ گاو زمین می شکست
سپاهی به او غرق جوشن همه . ز گرمی چو آتش در آهن همه
و فوجی را از مر کب انداخته ملازمان خواجه کلان همعنان یأس و حرمان
راه فرار پیش گرفتند و خواجه کلان قدم استوار داشته به ضرب سنان شاملویان
جلادت آیین از پشت زمین بر روی زمین افتاد . لیکن به واسطه استحکام جثه چندان
آسیبی به وی نرسید . ملازمان میرزا کامران به مددش رسیدند .

شعر

زخیل مخالف در آن رستهخیز . رسیدند جمعی چو سیلاب تیز
کمر بسته در کین چو البرز کوه
وی را از تلاطم بحر زخار به ساحل خلاص رسانیدند . در آن اثناء ، نائره
غضب سام میرزا التهاب یافته تیغ زهر طبیعت را از نیام حمیت کشیده بر قراجه-
بیک که سرداری برانفار^۲ به وی تعلق می داشت حمله کرد و ایشان را از پیش
برداشت . چون قراجه را به قلب رسانید ، قراجه بازعود نموده بر سام میرزا
حمله نمود . در آن اثنا ، آغزوار ، از پی امداد شاهزاده عالی تبار ، بر قراجه بیک
اسب انداخت . در میان معر که ، دست اسب وی به سوراخی در رفت . هر چند آن
بهادر خود پسند مهمیز بر اسب زد ، اسب نتوانست که دست خود را از آن سوراخ
بیرون آورد . در آن حال یکی از جفتای مجهول به وی رسید . او را از اسب جدا

۱ - س چنین است - م : جبه

۲ - این مصراع در هیچیک از نسخ نیست . - م بیت دوم را ندارد .

۳ - نسخ : جوانفار - ولی قبلا ذکر شده بود که خواجه کلان در جوانفار بوده است .

ساخته به نظر سیاست اثر کامران میرزا آورده به فرمان وی کشته گردید .
 بعد از کشته شدن آغزوار ، آثار ضعف و انکسار بر روزگار سام میرزا
 ظاهر گشته به طرف گرمسیر کریخت و میرزا کامران بعد از فتح چنان به لاهور
 مراجعت نمود . سام میرزا دانست که این شکست بنا بر مخالفت شاه دین پناه است .
 بنا بر آن ، با شدن قرا و بعضی از بدبختان [یوزی قرا] ^۱ را ، که به اغوای ایشان
 مرتکب خلاف شده بود ، کشته و سرهای ایشان را باعرضه داشت به درگاه عرش-
 اشتباه ارسال نمود . مضمون [عرضه > داشت <] آن که بعضی از منافقان روزگار
 تباہ مرا بر مخالفت شاه دین پناه تحریک نمودند . چنین بدحال و گرفتار و وبال
 گردیدم و از آن مخالفت ناپسندیده که باعث بر آن جهل و غرور است پشیمان گشته
 انکشت ندامت به دندان تأسف گزیدم . اگر عاطفت شاه دین پناه شامل احوال این
 مخلص گشته نقوش آن جرایم به زلال عفو شوید ، قدم از سر ساخته متوجه پایه
 سریر اعلی می گردم .

گفتار در معارفه نمودن صوفیان خلیفه روملو

با امرای عبید خان ازبک

در این سال ، شیخ ابوسعید افراسیاب و قراجه بهادر رسیدم میرزا ، با چهار
 هزار [سوار به تاخت ولایات خراسان آمدند . چون صوفیان خلیفه این خیر
 را شنید با هزار و] ^۲ پانصد سوار روانه ایشان گردید . در حوالی زاوه به مخالفان
 رسید . هم از کرد راه حمله نمودند . از بکان راه انهزام پیش گرفتند . غازیان دو بیست
 و پنجاه نفر از آن قوم بد اختر به قتل آوردند . شیخ ابوسعید افراسیاب از غایت
 اضطراب در سوراخی پنهان گردید . کد خدای جام اسبی به آن ناتمام داده روانه
 بخارا گردانید .

۱ - م ندارد .

۲ - س ندارد .

اندر این سال ، صوفیان خلیفه روانهٔ خاف شد و هزار سوار اوزبک که از نزد عبیدخان به تاخت آن دیار آمده بودند به ایشان رسیده آنها را نیز مغلوب ساخته دو بیست کس را به قتل رسانید .

گفتار در آمدن بیرم اوغلن اوزبک به تاخت ولایت خراسان

و محاربه نمودن با خلیفه سلطان شاملو و شکست یافتن غازیان

پس از رفتن سام میرزا و آغزوار به جانب قندهار ، خلیفه سلطان شاملو ، که ایام عمرش از هشتاد سال تجاوز کرده بود ، بر مسند حکومت نشست و محمود بیک و امت بیک نیز بر منازل مناسب قرار گرفتند و خروش آن مبهوتان از کار رفته از فلک مستدیر و چرخ انقلاب پذیر در گذشت و ضعف خلیفه سلطان و زبونی آن دو دیگر سرداران به اطراف و اکناف رفت . بیرم اوغلن اوزبک ، که از قبل کسکن قراسلطان بن جانی بیک سلطان حاکم ولایت غرجستان بود ، لشکر جمع آورده به تاخت ولایت هرات رود در حرکت آمده چون به ولایت مذکور رسید اموال بسیار به دست آورد . این خبر چون به حکام خراسان رسید ، کلاتر و وزیر و امرای بی تدبیر بر بساط مشورت نشستند . محمود بیک صلاح در آن دید که از شهر به در نروند . اما جناب مرحومی امیر سلطان ابراهیم امینی ، با جمعی که از کیاست نصیبی نداشتند ، رای صواب نمای محمود بیک را مستحسن نشمردند و بر زبان آوردند که رعب و هراس به خاطر راه نباید داد و دل بر محاربه و مقاتله باید نهاد . جناب سلطانی به ارشاد امیر سلطان ابراهیم امینی عمل کرده حکم کرد که کلاتران بلده و بلوکات هر کس که اسب و اسلحه داشته ، باید از شهر بیرون آمده با غازیان در محاربه موافقت نمایند .

از اکابر ، امیر سلطان ابراهیم امینی و از اعیان ، شاه تهم جامه باف و شادی -

محمد عسّس سلاح جنگ پوشیده، در زیر علم خلیفه سلطان، از پی مقاتله اوزبکان، روز نوزدهم ذی قعدة سال مسطور از شهر بیرون آمدند و محمود بیك را بامعدودی چند جهت حراست در شهر گذاشتند. چون قریب [به قریه اسغزار] ^۱ رسیدند که از ولایت هرات رود است و از نفس بلده هرات تا آن جا ده فرسخ شرعی مسافت واقع است، سیاهی سپاه مخالف مشاهده ایشان شد. کسانی که خلیفه سلطان را در بیرون رفتن و حرب کردن ترغیب کرده بودند از گفت خویش نادم و پریشان گشتند و خوف و هراس بی قیاس در ضمائر راه یافت. بیرام اوغلن را قائد تقدیر به سوی معرکه دار و گیر به حرکت آورد و عنان توجه به صوب غازیان بی سر تافت. مضمار کارزار گرم گشته از طرفین درهم آویختند، اما چون لشکریان خلیفه سلطان اطرافی بودند و مفت خوار و سردار بی اعتبار، از محاربه متقاعد شدند. بیرم اوغلن برایشان غالب شده خلیفه سلطان و امیر سلطان ابراهیم امینی با نهد نفر از ملازمان و شهریان به قتل آمدند. بیرم اوغلن سرهای مقتولان از بدن جدا کرده از همان مقام متوجه غرجستان شد.

وقایع متنوعه

در این سال، شاه دین پناه در تبریز قشلاق نمود
اندر این سال، شاه دین پناه الوند ^۲ خان افشار را به قتل آورد.

گفتار در قضایائی که در سنه اثنی و اربعین و تسعمایه واقع شده

رفتن صوفیان خلیفه روملو به حکومت هرات

بعد از شکست چنان [امت بیك و هرویان] ^۳ مردمان سخندان نزد صوفیان.

۱ - مس بقرار استقرار

۲ - م: الوند افشار

۳ - م [خلیفه سلطان و اهل خراسان]

خلیفهٔ روملو که حاکم مشهد [مقدسهٔ منوره] بود فرستادند و او را طلب نمودند. صوفیان خلیفه متعلقان و ولد خود را در مشهد مقدسه رضیه رضویه گذاشته متوجه هرات گردید و در چهارم محرم سنهٔ مذکوره به شهر درآمد. محمود بیک و امت بیک و غازیان و شهریان وی را استقبال نمودند و او بالشکر بهرام قهر در باغ شهر نزول نمود. بعد از رنج راه، به سخن مردمان بدخواه از راه به در رفته دست ستم بر رعایا دراز کرده نویسندگان شریرو عملداران بد نفس و ضریب بر برنا و پیر مسلط گردانید و خوشهٔ کندم را دانه‌ای بیرون آورده می‌شمرد و می‌گفت که از بیک کندم سه چهار خوشه حاصل می‌شود و از هر خوشه این قدر دانه و از این جهت این مقدار باقی^۱ پیش شماست و حالا می‌باید داد و به هر کس که گمان مالی می‌برد او را طلب نموده می‌گفت که دوش من در مجلس یکی از ائمهٔ علیهم السلام^۲ بودم. امام مرا گفت که از فلان که عبارت از دوست این مبلغ گرفته به غازیان تسلیم نمای. می‌گفتم یا امام، او دوست من است. او را از دادن این مبلغ و مرا از گرفتن این وجه معاف دار. هر چند مبالغه نمودم فایده نداد و در اثنای این مزخرفات آن دیوانه حماقت صفات اشک از دیده افشاند به نوعی سخن می‌گفت که بعضی از حضار مجلس این مقالات دروغ را راست اعتقاد می‌کردند. آنگاه آن مرد را به یکی از ملازمان خود می‌داد تا او را شکنجه کرده آن وجه را حاصل می‌کردند.

چون خبر ظلم صوفیان خلیفه به شاه دین پناه رسید، او را از امارت عزل کرده آن دیار را به [نواب شاهزادگی] سلطان محمد میرزا عنایت فرمود و محمدخان شرف الدین اوغلی را لله آن جناب کرد.

۱ - س ندارد

۲ - م : باقی سنوات و حال

۳ - م : خدمت یکی از ائمهٔ اثنی عشر

۴ - م : بیهوده را

گفتار در معاربه نمودن صوفیان خلیفه روملو با عبیدخان ازبک

و شکست یافتن غازیان

در این سال، عبیدخان از آب آموی به عبور نموده متوجه مشهد مقدسه رضویه گردید. چون مردمان شهر این خبر شنیدند وضع و شریف همت بر محافظت قلعه گذاشتند و منکوحه صوفیان خلیفه به نوعی ضبط آن قلعه می نمود که مزید آن متصور نبود. چنانچه شب و روز بر گرد برج و باره می گردید و جنود عبیدخان به دروازه جنک آوردند و از دست [غازیانی که به حکم منکوحه صوفیان خلیفه بودند و اهل شهر] زخمهای کاری خورده مراجعت نمودند. هر چند ازبکان به نقب و تیر و تفنگ و اسباب قلعه گشائی توسل جستند، سهم غرض ایشان بر هدف مطلوب نیامد. چون صوفیان خلیفه احاطه کردن مشهد مقدس را شنید از هرات به عزم رزم به جانب مشهد مقدسه به حرکت آمد و خضر چلبی را که و کیاش بود در شهر گذاشته [سر] دفتر جهل و نادانی، نورالدین محمد اصفهانی را صاحب اختیار ساخته در بلده گذاشته گفت که مبلغ چهار هزار تومان تبریزی تا آمدن من از مردم گرفته نگاه دار. اگر از تحصیل این مال اهمال ورزی، یقین دان که به غضب من گرفتار خواهی شد.

چون به فوشنج رسید نظرش به خرمن کاهی افتاد. فرمود که جوالی از آن کاه پر کرده برداشتند، به نیت آن که چون عبیدخان را در جنک بگیرد [پوست کنده] از آن کاه پر کند. بعد از آن کوچ بر کوچ متوجه گشت...

۱ - س [غازیان و شهریان]

۲ - س ندارد

۳ - م « بکشد و پوست سر او را »

عبید خان که از نقل و حرکتش آگاه گردید، در تامل شد. خواست که با وی مقابل نشود. زیرا که از امرای شاه دین پناه بود و از مقابل شدن با وی عارش می آمد و دیگر بهومی رسیده بود که او را جنونی عارض است و در اثنای محاربه جنونش زیاده می شود و از بسیاری سپاه دشمن اندیشه نمی نماید. دوسه هزار قزلباش همراه دارد و چندبار بر لشکر ازبک غالب آمده و شيرك شده. عبید خان با سرداران لشکر مشورت کرد. بعضی گفتند که [شما با یکی از امرای شاه دین پناه مقابل نشوی و از شجاعت او اندیشه نمائی چرا از بخارا بیرون آمده به گرفتن مملکت اومی آیی]^۱. عبید خان از شنیدن این سخن عرق غیرتش در حرکت آمد و به جانب معسکر صوفیان خلیفه روان شد.

از آن جانب، صوفیان خلیفه به جمعی از ازبکان دچار شده سی نفر از ایشان به قتل آورد و در قریهٔ عبدل آباد نزول نمود. سردار ازبکان که اسیر شده بود معروض کرد که صلاح دولت در آن است که همین زمان طبل مراجعت کوفته متوجه هرات گردی که عبید خان با سپاهی زیاده از حوادث دوران متوجه است و شما را طاقت مقاومت او نیست. زیرا که او را رتبهٔ پادشاهی است و ترا رتبهٔ امارت

بیت

مزن با سپاهی زخود بیشتر
 که نتوان زد انکشت با بیشتر
 چون پرده غرور دیدهٔ او را پوشانیده بود سخن وی را قبول نکرد و در آن مقام
 توقف نمود.

صبح روز پنجشنبه، بیستم^۲ شهر رجب سال مسطور، عبید خان با لشکری

۱ - م: هرگاه توبه یکی از امرای شاه تنزل کنی چرا داعیهٔ مخالفت شاه در خاطر

می گذرانی

۲ - م: دویم

زیاده از حوادث دوران ظاهر گشت . منقلای آن سپاه عبدالعزیز سلطان ولد عبیدخان و علی سلطان و افس سلطان که از سلاطین [خوارزم] ^۱ بودند نمایان شدند و سونجک ^۲ سلطان، با جمعی از ازبکان، روانه اردوی صوفیان خلیفه گردیدند و خلیفه به استقبال شتافت و مانند کسی که دریای عمان را خواهد که به قبضه‌ای [خاک] [نمناک] ^۳ انباشته گرداند و آب ارس را به خاک و خاشاک از رفتار باز دارد در مقام مدافعه در آمد . صوفیان خلیفه با پنج شش نفر جدا شده که تا نظاره لشکر عبیدخان کند. علی سلطان خوارزمی تیری بر اسب وی زده او را به قشونش ملحق گردانید و عبیدخان از قلب به حرکت آمده به لشکر صوفیان خلیفه حمله نمود و جنود قزلباش چون بهرام خون آشام تیغ انتقام از نیام کشیدند و خدنگ آتشبار به زهر کین آب داده متوجه حرب گشتند و آن دولشکر جرار و آن دو دریای زخار بر یکدیگر مخلوط شدند و خدنگ جانستان پیغام اجل به دل می رسانید و افعی بی جان یعنی سنان جانستان حدیث دل مجروح پیش روح مشروح می گذرانید .

نظم

نی ^۳ نیزه ها آفت روز کار
اجل گشته بروی چو طفلان سوار
اجل را به تن تیر کین رهنمای
برون رفته جانها ز تنگی زجای
سپاه صوفیان خلیفه از مقاومت عاجز گشته فرار نمودند . آن دیوانه خود -
پسند با مردم چند خود را به ویرانه عبدل آباد انداخت . عبیدخان با لشکر جرار
ویرانه را مرکز وارد میان گرفت . چون در ویرانه مذکور چیزی از جنس ماکول
نبود غازیان اسبان خود را کشته و زینها را شکسته به جای هیزم می سوزانیدند و
از گوشت اسب تناول می نمودند . بعد از سی و پنج روز، ازبکان عالم سوز سبیه هایش -

۱ - س : ازبک .

۲ - م ندارد

۳ - م : پی

برده و حواله‌ها ساخته و برانه را گرفتند و صوفیان خلیفه را زنده پیش عبید خان بردند. او را به تنیش بی سپرد که تا در عوض پسرش، که در جنگ صوفیان خلیفه کشته شده بود، به قتل آورد.

از مردمی که در آن معرکه حاضر بودند استماع افتاد که در آن وقتی که صوفیان خلیفه را نزد عبید خان می بردند یکی از ازبکان او را برپس اسب گرفته صوفیان خلیفه سر خود را بر وجهی بر پشت او نهاده بود که [رویش نمی نمود]. هر چند که مردم عبیدخان سعی نمودند که سر او را برداشته روی وی را ببینند میسر نشد [

گفته‌اند در سفر فتن عبیدخان از بک بلده هرات را از خضر چلبی [روملو]^۱

بعد از رفتن صوفیان خلیفه [روملو] از هرات، نورالدین محمد اصفهانی قلم ستم کشیده هر کس را از رعایا و غیره گمان جهتی می برد، مبالغی به اسم او رقم کرده مردمان ظالم را تحصیلدار آن وجه می ساخت. بنا بر آن، عوام بر سر او هجوم آورده وی را در حمام به قتل آوردند. چون خبر شکست صوفیان خلیفه به هرات رسید، خضر چلبی و امیر حسن قاضی به استحکام شهر کوشیدند. مردم [شهر و بلوکات را حاضر ساختند]^۲ تا به اتفاق ایشان محافظت آن بلده نمایند. اکثر ایشان مخالفت نمودند. خصوصاً خواجه احمد زیارتگاهی و برادر وی خواجه مبارک و خواجه قاسم. و باعث مخالفتشان آن که صوفیان خلیفه در چهارسوق هرات داری نصب کرده بود و می خواست که ایشان را بیاویزد. اما فرصت نیافت. خواجه مبارک با خضر چلبی و امیر حسن قاضی صحبت به نفاق می داشت. روزی

۱ - م: اصلاً رویت او میسر نمی شد.

۲ - س ندارد

۳ - م: بلوکات را به شهر طلبیدند.

محب میکال که در آن زمان کلانتر شهر بود در خفیه کس نزد خواجه احمد فرستاد و پیغام نمود که پیاده بسیار بایراق بی شمار به مدد ما ارسال نمای تا خضر چلبی و امیر حسن قاضی از میان برداریم و عبید خان را طلبیده هرات به وی دهیم . چند روزی این اندیشه معصیت پیشه در میان بود . بالاخره بنا بر حدیث نبوی (ع) < ۱ > این سر^۲ قصیر^۳ به بسیاری از صغیر و کبیر رسید . امیر ابوطاهر ولد امیر - سلطان ابراهیم امینی از این داعیه اطلاع یافته نزد خضر چلبی رفته قصه ایشان را گفت . خضر چلبی کس به طلب ارباب نفاق فرستاد . خواجه مبارک فرار کرده محب - میکال به دست افتاد و به اقبیح وجهی به قتل آمد و اعیان هرات اگر چه با ایشان اتفاق نداشتند اما در قلعه اختیار الدین محبوس و بی اختیار شدند و رعایای بلوکات هرات به اتفاق مردم زیارتگاه عصابه^۴ تهر بر پیشانی بسته مستعد جدال و قتال شده متوجه دروازه فیروز آباد شدند . هر چند خضر چلبی رسول فرستاد و نصیحت نمود مخالفان به صلح راضی نشدند . بلوکانیان زور آورده آسیابانی^۵ قریب^۶ به دروازه آمده شمشیری به دروازه زد . به تیغ یکی از غازیان [از پای درآمد . دلاوران از قلعه بیرون آمده به تیغ آبدار]^۷ غبار آن فتنه را تسکین دادند و اهل نفاق چون یقین - کردند که مهم بر وفق دلخواه ایشان سرانجام نخواهد یافت ، پشت داده به مقر خود رفتند و رسولان چرب زبان نزد عبید خان فرستاده او را طلب نمودند . تا آمدن عبید خان ، بدبختان فضول و چپانیان مجهول قریب به دروازه آمده جنک می نمودند و از دستبرد غازیان مغلوب شده خائباً و خاسراً مراجعت می کردند . در آن اثنا ، عبید خان در هجدهم شهر رمضان ، با لشکر گران و گروه

۱ - در همه نسخ حدیث نانوشته مانده است

۲ - ن : قیصر

۳ - م : غریب

۴ - س : ندارد

بی پایان ، به ظاهر هرات آمده در باغ مراد [به مراد دل] ^۱ نزول نمود . خضر چلبی امت بیک را در دروازه خوش بازداشت و امیر حسن [قاضی و امیر حسن خطیب] ^۲ را در دروازه عراق گذاشت و به نفس خود ، با بعضی از غازیان روملو ، بر این [حارسان؟] ^۳ سردار شده به هر طرف که از بکان زور می آوردند ، از پی امداد متوجه می شد . عبیدخان شهر را احاطه نموده طریق آیند و روند ^۴ را مسدود گردانید . روزی از بکان هجوم آورده به کنار خندق آمدند . غازیان ایشان را به ضرب تفنگ باز گردانیدند . خضر چلبی و امیر حسن قاضی روزها ، از طلوع فلق تا غروب شفق و از غره بام تا طره شام ، با مخالفان جنگ می کردند و به قرب [سه ماه] ^۵ آن گروه کمراه با غازیان عالی جاه مقاومت نموده آخر الامر ابوطاهر ولد سلطان ابراهیم امینی که حراست [دو سه] ^۶ برج از بروج دروازه خوش به وی تعلق می داشت [خیانت کرده چون] ^۱ با امیر حسن قاضی نزاعی داشت به واسطه همین ، آن بدبخت نادان یکی از معتمدان خود را در خفیه نزد عبیدخان فرستاد و عرضه داشت که اگر منصب عالی که مناسب من باشد به من دهی از برجی که حفظ آن تعلق به من دارد مردمان شما را به شهر می آورم . عبیدخان بعد از تأکید عهد و پیمان قاصدوی را روانه گردانید . قاصد نزد وی آمده عهدنامه را آورد . مشارالیه مترصد وقت می بود . تا در شب بیست و هفتم صفر سنه ثلاث و اربعین و تسعمایه ، در وقتی که نلانی از شب گذشته بود ، آن بدبخت بی سعادت کنگره های برج را ویران کرده نردبان نهاد و به قرب سیصد از بک را به قلعه آورد . ایشان نفیر کشیده متوجه دروازه شدند .

۱ - س ندارد .

۲ - س : [خطیب]

۳ - س : حارمان

۴ - س : آینده و رونده

۵ - م ، س : يك ماه - ج : قرب دو سه ماه

۶ - س : دوسر

غازیان چون از استیلای مخالفان آگاه شدند به دفع ایشان روان گشتند. بعد از کوشش فراوان، ازبکان بر ایشان غالب آمده خود را به دروازه رسانیدند و دروازه را به روی یاران خویش باز کردند و لشکر ماوراءالنهر از روی قهر به درون شهر درآمدند.

بیت

ز اطراف لشکر درآمد به شهر
سری پر ز کینه دلی پر ز قهر
طوفان بلا بالا گرفته به تاراج مال شهریان مشغول گشتند.

شعر

ز هر گوشه ترکان غارت پرست
به تاراج و غارت گشادند دست
یکی برده انبان در یوزه کر
چو قربانش آویخته از کمر
یکی را کف از دانه و پنبه پر
که هست این صدف و آن کرانمایه در
ز کشکول در یوزه تا جام زر
ببردند ترکان تا را جگر
خضر چلبی با متعلقان در قلعه اختیار الدین متحصن شدند. لشکر قیامت اثر ازبک به غارت محلات درآمدند. به اشارت مردمان بلوکات در خانه شهریان درآمدند. جهات ظاهری ایشان را متصرف می شدند و از برای جهات مدفونه مردم را شکنجه کرده کمال ستم و تعدی به جای می آوردند. ناله صغیر و کبیر از فلک مستدیر گذشته زهره جبینان پرده عصمت^۱، به دست مغولان غول هیئت، گرفتار شده ساعتی نمی آسودند.

عبیدخان بعد از خرابی بصره، سخنان^۲ ناصحانه تنبیش بی را به درون شهر فرستاد که ترکان را از تاراج مسلمانان بازدارند و او در بلده درآمد جاررسانید

۱ - س : اختیار

۲ - س : عفت

۳ - چنین است در نسخ - ظاهراً افتادگی دارد. شاید : با سخنان

که کسی از پی تاراج [واخذ تاج] به خانه مردم نرود. بنا بر آن، آن شدت تسکین- یافت و مردم بلوکات امیر حسن قاضی را گرفته در آتش [انداختند]^۲.

چون عبیدخان مملکت خراسان را که همگی محل جلوس سلاطین عالیشان است تسخیر فرمود و از غازیان و تبرائیان هر کس را یافت به قتل آورد، متوجه فتح قلعه اختیارالدین گردید. رسولان سخندان پیش خضر چلبی و امت بیک فرستاد تا ایشان را از عقوبت بارگاہ ایمن گردانیده به پایین آورند و رسولان از قبل خان سوگند خوردند که چون قلعه و اموال صوفیان خلیفه را تسلیم نمایند هیچ کس به اموال و عیال ایشان تعرض نرساند. لاجرم متوطنان قلعه اختیارالدین بعضی به اختیار بعضی به اضطرار از مضیق حصار بیرون آمدند.

در آن اثنا، محمد رحیم ولد [عبیدخان]^۳ با جمعی اشرار خود را به اهل حصار رسانیده دست به اموال مردم قلعه دراز کرد. همان ساعت، عبید خان چون بالای ناگهان به وی رسیده به زخم تیری یکی از مخصوصان او را به راه عدم فرستاد. خضر چلبی و امت بیک، با فرزندان و عیال، برهنه و عریان، به مدرسه سلطان حسین- میرزا آمدند. عبیدخان خضر چلبی را با فرزندان به سوی بخارا فرستاد. بعد از- چند گاه خرد و بزرگ ایشان را به قتل رسانید. هر روز به حکم آن خان بی ایمان پنجشش کس، به واسطه تشیع به اقوال [جهال]^۴، در چهارسوق هرات کشته می شدند و روستائیان بی دیانت و شهریان با خیانت با هر کس که عداوتی داشتند او را گرفته به نزد قاضی می بردند که این مرد در زمان قزلباش لعن ابو بکر و عثمان کرده است. به سخن آن دو گواه جاهل قاضی به قتل آن مظلوم حکم می کرد. او را کشان کشان

۱ - س : ندارد

۲ - م : [سوختند و از غازیان و تبرائیان هر کس را دیدند به قتل آوردند.]

۳ - س : ولد خود را

۴ - م : مردم غرض گوی

به چهارسوق هرات می بردند و به قتلش می آوردند و از شومی ایشان امواج محن و امواج فتن به درجهٔ اعلی رسید و سلب و نهب در اطراف خراسان شایع گردید.

وقایع متنوعه

اندر این سال، شاه دین پناه در تبریز قشلاق نمود.

متوفیات

پادشاه سلطان خلیل بن فرخ یسار بن امیر خلیل الله بن امیر شیخ ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد در روز نهم جمادی الأول سنه مذکور از دار فنا به دار بقا انتقال نمود و از او نسلی نماند. مدت سلطنت او دوازده سال بود و مملکتش بلاد شیروان. بعد از فوت او، شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه که در صغر سن بود بر تخت نشست.

صوفیان خلیفه روملو اصلش از شهر سیواس بود. چند سال در خراسان حکومت کرد و چهار هزار و هشتصد ازبک را در جنگ به قتل آورده بود. در روز دوشنبه و سه شنبه و جمعه [از ایام هفته] دوازده من [قند به جهت حلوا و چهل من عسل به جهت حلوا]^۱ و دویست کله قند و دوازده گوسفند مع برآق و دوهزار دینار^۲ در راه دوازده امام صرف می کرد. در این سال به نوعی که مذکور شد کشته گردید.

مظفر سلطان حاکم رشت در آن اوان که جنود خواندگار به آذربایجان آمد، به واسطهٔ نفاق، ولایت خود را گذاشته نزد خواندگار رفت. بعد از رفتن رومیان، روانهٔ کیلان گردید. در غیبت او، امیره حاتم که ملازم وی بود بر رشت مستولی شده بود. در موضع $\langle ۴ \rangle$ ما بین ایشان محاربه در غایت صعوبت دست

۱ - س : ندارد

۲ - م : [حلوای قند و چهل من حلوای عسل]

۳ - م : ده هزار

۴ - در کلیهٔ نسخ، نانوخته مانده

داد . امیره حاتم بروی غالب آمد و مظفر سلطان بهالم فراوان به کشتی نشسته و مدتی بر روی دریا حیران و سرگردان می گردید . آخر سفینه دولتش در حوالی باد کو در گرداب ادبار افتاده سلطان خلیل والی شیروان که [هر دو] به مصاهرت شاه دین - پناه سرافراز بودند او را نزد خود برده در صدد رعایتش بر آمد . سلطان خلیل نیز به شومی او در آن اوان وفات یافت و او به دست فرستاده های شاه دین پناه گرفتار گشته او را به تبریز آوردند . چون به حوالی شهر رسید ، شاه دین پناه حکم کرد تا شهر را آذین بستند و صنایع و محترفه و اوساط الناس به آذین مشغول شدند . اسواق و کوچه ها را و قیصریه را به انواع رخوت و امتعه مذهب و مزین گردانیدند و قوالان و مخنثان و مضحکان [و مسخره ها] به استقبال مشارالیه سرعت نمودند و وی را مخلص به خلعت های چرمین ساخته به سخریت تمام به شهر در آوردند و آخر او را در قفس آهنین کرده سوزانیدند .

امیر سعدالدین عنایة الله خوزانی به ممانت رای و اصابت تدبیر از سایر وزرای عالی مقدار امتیاز تمام داشت . در این سال به غضب شاهی گرفتار گشت . سببش آن بود که به ذروره عرض رسید که با عیسی پسر باسلیق بیک اراده فساد داشته و او را به انواع صلوات و عطایا موعود ساخته . بنا بر آن ، نائره غضب شاهی مشتعل گشته به حکم آن حضرت ، روزی که مظفر سلطان کیلانی را در قفس کرده آتش زدند ، خواجه مشارالیه را در زیر قفس مظفر سلطان از خصیه آویخته با یکدیگر سوخته خاک وجودشان به باد فنا دادند . تاریخ فوتشان از « زعشق پسر باسلیق » توان یافت .

شعر

لاف خردمندی و فکر دقیق

گفتمش ای با غم و محنت رفیق

گفت « ز عشق پسر باسلیق »

خواجه عنایت که همی زد مدام

بد عملی کرد و ز منصب فتاد

از غم عشق که و تاریخ چیست

مولانا اهلی شیرازی در این سال در شیراز فوت شد و از منظوماتش جواب

قصیدهٔ مصنوعهٔ خواجه سلمان ساوجی و دیوان غزلیات .

گفتار در قضایایی که در سنهٔ ثلاث و اربعین و تسه ماهه واقع شده

لشکر کشیدن شاه دین پناه نوبت چهارم به خراسان

در این سال ، ایلچیان متواتر از خراسان می آمدند و عرض می کردند که عبیدخان به دستور پیشین در میدان مخالفت جولان می نماید . بنابر آن ، حمیت پادشاهی و غیرت شاهی نائرهٔ غضب را اشتعال داده فرمان قضا جریان به نفاذ پیوست که لشکرهای جهان در ظل ریای نصرت نشان به جانب خراسان روان شوند و قلع و قمع جماعت ضالیه از بکیه و گروه بی شکوه یزیدیه سعی تمام و جهد مالا... کلام به تقدیم رسانیده آن بلاد را از وجود خبیث ناپاک ایشان پاک گردانند و مجاهدان دین و غازیان ظفر آیین کمر انقیاد بر میان جان بسته از شاه یک اشارت از ما به سر دویدن گویان متوجه شدند . آن حضرت با لشکرهایی که وهم و خیال از استیغای اعداد ابطال و رجال آن عاجز آید متوجه خراسان گردید . امیرسلطان روملو و صدرالدین خان استاجلو و علی سلطان طاتی اوغلی به رسم منقلای از پیش او روان شدند و غازی خان ذوالقدر از شیراز و شاهقلی خان افشار از کرمان و حسین جان^۱ سلطان روملو و بداق خان قاجار و سران هر دیار به اردوی همایون ملحق گشتند . آنگاه شاه دین پناه [به طرف نسا و ابیورد در حرکت آمد . در منزل < ۳ > دیگر ، امیرسلطان روملو و شاهقلی خلیفه مهردار^۲ به طرف قلعهٔ طبس روان شد .

۱ - م : شاهقلی سلطان

۲ - م : حسین خان سلطان

۳ - در نسخ نانوخته مانده

۴ - م : ندارد

زیرا که سام میرزا در آن جا بود . سام میرزا از قلعه بیرون آمده و سر خجالت از کرببان ندامت بیرون آورده و به پای استغفار بایستاد و امر او را به نوید مرحمت شاه امیدوار گردانیده به درگاه عالم پناه آوردند . شاه دین پناه بعضی از ملازمانش را به قتل در آورده از سرگناه وی در گذشت .

آمدن شاه دین پناه به خراسان و فرار نمودن عبیدخان

چون عبیدخان چهارده ماه^۱ در هرات توقف نمود ، عزیمت تسخیر ولایت مشهد مقدسه منوره رضویه فرمود و درویش بی را که از عظمای امرای وی بود در هرات گذاشته به جانب مقصد در جنبش آمد . چون به ولایت باخرز رسید شنید که شاه دین پناه از مقر خویش بیرون آمده متوجه خراسان است و کسان از برای تحقیق این خبر به اطراف فرستاد . در آن اثنا ، فرستادگان وی آمدند و مردم مجهولی را با کتابتی گرفته آوردند . آن مکتوب را یکی از اعیان ولایت مشهد به یکی از دوستان خود ، که در هرات بود ، فرستاده مضمون آن که در فلان روز حضرت شاه طهماسب به خراسان آمده از پی قلع و قمع ازبکان کوچ بر کوچ متوجه هرات است . عبیدخان حامل این کتابت را به یکی از ملازمان سپرده در ساعت از ولایت باخرز کوچ کرده به هرات آمد و در انتظار خبر دیگر بود که در شب شانزدهم شهر شعبان از ولایت مرو شاهجان ، از نزد سونچک محمد سلطان ، کسی آمد و قزلباشی که قراولان ایشان در دره کز گرفته بودند آوردند . آن شخص گفت که حضرت شاه به خراسان آمده در این زودی به هرات می آید . عبیدخان امرای ازبکیه را جمع کرده در تکلم آمده گفت انسب آن که شما با سپاه خود موافقت کرده توقف نماییم تا هنگام رسیدن قزلباش محاربه کنیم . غالباً این بار مافائق می آییم . زیرا که ایشان در قلب زمستان از مکان خود بیرون آمده اند و در نسا و ایورد زحمت بسیار کشیده اند و یراق ایشان تلف شده و ما در کمیت سپاه و یراق زیاده ایم . امرای

ازبکیه معروض گردانیدند :

نظم

نداریم ما طاقت جنگ شاه
بود فتح و نصرت هواخواه شاه
فلک یار و انجم هوادار اوست
ز برق تفک کرم بازار اوست
به او نیست ما را مجال ستیز
نداریم چاره بغیر از گریز
مزن با درفش از غضب مشت را
مکن بی سبب رنجه انگشت را

اولی آن که از هرات کوچ کرده به بخارا رویم . عبیدخان این جواب را رد کرده در توقف سخن گفت . فایده نداد . امرا و سرداران ازبکیه گفتند که اگر در این کار با ما موافقت می کنی خوب والا ترا گرفته به اسب بسته به جانب ماوراءالنهر می بریم . عبیدخان ، بنا بر آن ، در هفدهم شعبان که آفتاب در برج دلو بود بر مرکب گریز سوار شده گریبان و نالان از هرات فرار کرده از خوف جنود ظفر شمار از راه بلخ که غیر متعارف است متوجه بخارا گردید .

بیت

انوار آفتاب چو سر برزند ز کوه پیدا شود که چند بود رونق سها
بعد از فرار او ، شاه دین پناه در ساق سلمان نزول اجلال فرمود . روز دیگر با عظمت و حشمتی که دیده گردون پیر هیچ جوان بختی را به آن هیئت ندیده بود از راه خیابان به شهر آمده بر سریر سلطنت خراسان متمکن گردید .

بیت

به ملک خراسان به صد کر و فر چو آمد شهنشاه آیین ظفر
خراسان زمین زیب و زیور گرفت تن ملک از ارجان دیگر گرفت
آفتاب مرحمت سایه دولت معدلت بر مفارق بر ایا و رعایا انداخت . مردمان آن دیار که تشنگان بادیه محنت و گرم از دکان تموز زحمت و مشقت بودند ، از مشرب عذب فضل او شربت نوال چشیدند .

اشکر کشیدن شاه دینی پناه به جانب زمین داور و قندهار

و مسخر شدن آن دیار

چون فصل شتابه آخرا انجامید، سپاه سبزه و ریاحین بساط زمین منقش گردانید.

نظم

شکفتند کلها به فرو شکوه
پر از لاله شد دامن دشت و کوه
شقایق چو لعل بتان می پرست
به عشرت قدحهای کلکون به دست

پادشاه عالی تبار، به نیت یورش قندهار، از هرات به حرکت آمده سلطان محمد میرزا و محمدخان را در هرات گذاشت و در دهم ذی قعدة سال مذکور، خسرو منصور بر سبیل ابلغار به طرف قندهار روان گردید. چون کنار آب هلمند محل نزول پادشاه سعادت مند گردید، امرا و لشکریان بعضی به سل و طایفه ای خود را بر آب زده عبور نمودند. فرمان همایون نافذ شد که امیرسلطان روملو با جنود بسیار روانه قندهار گردد و آن بلده را محافظت نماید. بنا بر آن، امیرسلطان روانه گشت. چون خواجه کلان از توجه عساکر ظفر نشان خبر یافت، کچی خواجه را که از خویشان و معتمدان وی بود در قندهار گذاشته متوجه ولایت سند گشت.

چون ماهیچه طوق زرنگار شهریار عالی تبار از افق قندهار طالع گشت، کچی خواجه واعیان به استقبال شتافتند و منظور نظر خسرو فریدون فر گردیدند، ایالت آن دیار به بداق خان قاجار قرار گرفت. آن حضرت به هرات معاودت نمود.

۱ - م : هیرمند

۲ - م : ندارد

۳ - س : دیارهند